

شب ای شب من، ز بینوایی ، نوای مرغ سحر نیاید  
از این شبستان، ز سرد مهری، فروغ صبحی، به در نیاید  
چه شد که خورشید، به زرفشانی، ز بام نیلی، دگر نتابد؟  
چه شد که دیگر، به نقره پاشی، به دامن شب، قمر نیاید؟  
چو نی دل من، به شور بختی، گهی بگرید، گهی بنالد  
که روز شادی، دگر نبیند، که شام محنت، به سر نیاید  
مگر علی (ع) را، به تیغ بیداد، به خانه ی حق، به خون کشیدند  
که نغمه او، به ذکر یارب، به گوش جان ها، دگر نیاید؟  
چرا دل من ، به صبح خیزی، ز کوفه امشب، خبر نگیری؟  
ز عرش داور، مگر به مسجد، ز داغ جانش، خبر نیاید؟  
سزد زمین را، دگر نجند، سزد زمان را، دگر نیاید  
وفا نماید، صفا نماید، سحر نیاید، سحر نیاید